

## رابطه ضروری بین انسان و دین

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>.

روی خویش را به آئین خالص پروردگار متوجه ساز و با فطرت الهی ملازم باش، آن فطرتی که خداوند انسانها را بر آن آفریده است و تبدیل و تغییری در آن راه ندارد. این است آئین محکم و استوار ولی اکثر مردم نمی دانند.

### فطری بودن دین

طائفه هفتم از آیات مورد بحث، آیاتی بود که دلالت بر این مسأله داشت که دین، فطری بوده و انسان بالفطره متدین است. آیه شریفه فوق از جمله آیات مزبور بحساب می آید. معنی فطری بودن دین این است که رابطه بین فطرت و دین رابطه ای ضروری است نه قراردادی، چه اینکه اگر قراردادی باشد، دین ذاتی و فطری نبوده و قابل تغییر و تبدیل خواهد بود، لذا قرآن می فرماید: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» یعنی تا فطرت، فطرت است، گرایش بدین وجود دارد.

«فطرت الله...» منصوب به فعل مقدری است که عبارت از «أَلِزِمُ» و یا «تُحَذُّ» است یعنی ملازم باش با فطرت الهی یا بگیر فطرت الهی را، این فطرت از یک سوبه نهاد و نهان انسان بستگی دارد و از سوی دیگر به خدا، یعنی فاطر، خداوند است و منظور انسان، و این جمله تبیین همان جمله اول «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» می باشد، نه مطلب دیگری. بنابراین از این دو جمله دو تکلیف که لزوم توجه به دین و لزوم اخذ به فطرت باشد، استفاده نمی شود، بلکه جمله دوم برای تسهیل فهم و بیان جمله اول آمده است.

فطری بودن دین از این نظر است که فطرت، آن را پذیرا است و چنین نیست که بر آن تحمیل شده باشد، قرآن نیز از این جهت سهل و آسان معرفی شده است که مطابق وهم آهنگ با فطرت است. در سوره «قمر» می خوانیم: «وَلَقَدْ بَشَّرْنَا الْقُرْآنَ لِذِكْرٍ قَهْلٍ مِنْ قَدْرِكُمْ» «لوما قرآن را برای پند و تذکر آسان نمودیم، کیست که از آن پند گیرد؟». قرآن در عین حال که قول ثقیل و گفتار وزین و سنگین است، محتوایش آسان و سهل است، زیرا از نظر فطرت انسان، کاملاً قابل پذیرش می باشد.

### فطرت انسان، تغییر پذیر نیست

خداوند تمام نظام وجود و از آن جمله فطرت انسان را بگونه ای متناسب و کامل آفریده است که نیازی به تغییر آن نیست، چه اینکه تغییر در صورتی لازم است که چیزی بعنوان آزمایش، یعنی بدون تخصص و اطلاع کافی ساخته شده باشد و در جریان کار یاپس از پایان آن، نقصش آشکار شود، و یا اینکه سازنده ابزار و لوازم کافی برای ساختن، در اختیار نداشته باشد و بعد از تمام شدن به آن دست یابد، و از اینرو تصمیم بگیرد که مجدداً آن را بصورت کامل بسازد، ولی درباره خداوند متعال هیچ



یک از اینها قابل تصور نیست زیرا همه موجودات را با علم و قدرت مطلقه خویش خلق فرموده و هر چه را آفریده است نیکو آفریده، بنا بر این نظام آفرینش نظام احسن است و تغییر پذیر نیست. غیر او هم قدرت تغییر در این نظام را ندارد.

فطرت انسان نیز جزئی از این نظام احسن خلقت است و به همین دلیل مشمول این قانون کلی: «لا تبدل لخلق الله» بوده و هیچ گونه تبدیل و تغییری در آن راه ندارد.

«ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ».

این دین فطری است که نگهبان و سرپرست انسان ها است. خداوند هر چیزی را که آفریده، آن را ناقص خلق نفرموده، بلکه با جهاز درونی مجهزش ساخته و سپس آن را راهنمایی نموده است، قرآن کریم از لسان موسی و هارون، می فرماید: «رَبَّنَا اَلدِّيْ اَعْطٰی كُلُّ شَيْءٍ وَ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدٰی»<sup>۲</sup> پروردگارا ما آن کسی است که به همه موجودات، لباس هستی پوشانیده و آنها را براههای کمالشان هدایت فرموده است.

### شرایط رسیدن به کمال

این چنین نیست که یک شیء نسبت به تمام کمالات علی السواء باشد، مثلاً خاک که تبدیل به معدنی خاص می شود، این طور نیست که در هر شرائطی و یاد هر گونه خاکی این تبدیل صورت گیرد، و یا یک گیاه در هر گونه آب و هوا و زمینی نمی روید و اگر بر وید، به مرحله نهائی رشد نمی رسد، و گرنه لازمه اش این است که در طبیعت، نظام و قانونی وجود نداشته و هر چه و مرج باشد و هیچ چیزی با چیز دیگر رابطه ضروری نداشته و همه چیز به همه چیز بخورد، زیرا این چنین نظامی گذشته از اینکه برخلاف عقل است، برخلاف شواهد تجریمی هم می باشد، پس هر موجودی که بخواهد راه تکامل را بیاماید، باید بین آن و یک سلسله کمالات، ارتباطی باشد و این طور نیست که آن شیء با همه کمالات در ارتباط باشد و از هر راهی هم بتواند به کمال برسد. یعنی همانگونه، که برای رسیدن به کمال، شرایط خاصی وجود دارد، برای کمال هم حد و مرزی مشخص وجود دارد و این چنین نیست که مثلاً یک درخت کمالش در این باشد

که به هر حدی از رشد برسد، بلکه کمال یک درخت، مشخص و راه رسیدن به آن کمال هم، مشخص است. یک شیء اگر در سطح طبیعت است مانند خاک برای معدن شدن، شرائط و راهها و حتی مشخص نیاز دارد، و این در مورد گیاهان و حیوانات نیز صادق است یعنی نمی شود تمام کمالات عالم برای حیوانات، نباتات، علی السواء باشد و یا همه راهها برای آنها یکسان باشد بلکه در این موارد نیز، همین دو اصل که ذکر شد معتبر می باشد. پس برای هر موجودی کمالی است مشخص و برای رسیدن به آن کمال هم راهی معین قرار داده شده است. انسان نیز از این قانون کلی استثناء نشده است، یعنی چنین نیست که انسان کمال نخواهد و یا نسبت او به تمام کمالات مساوی باشد، و یا اینکه از هر راهی بتواند به کمال مطلوب برسد.

### انسان فطری و انسان طبیعی

انسان در بین موجودات دیگر این خصیصه را دارد که نمی تواند تنها زندگی نماید، مانند یک درخت نیست که تنها در بیابانی بروید و رشد نماید، و یا مانند حیوانی که بتواند در درون جنگلی به تنهایی زندگی کند، اگر بخواهد بزنگی انسانی ادامه دهد ناچار است که بعضی از کارهای خویش را به دیگران واگذار نماید، چنانچه به ناگزیر باید به تحمل کار دیگران تن در دهد، و از این نظر در تعریف انسان گفته شده است که: «انسان موجودی اجتماعی است» یعنی بدون جمع و جامعه نمی تواند زندگی کند. اینجاست که مسأله ارتباط انسانها با هم مطرح می گردد. که چگونه است، آیا رابطه خود را با دیگران بر اساس عدالت اجتماعی و خیر و صلاح تنظیم می کند و حتی بخاطر مصلحت انسانهای دیگر حاضر است از مقداری منافع و مصالح خویش چشم پوشی نماید. یا اینکه انسان موجودی استثمارگر است و همیشه منافع دیگران را در پای منافع خویش قربانی می کند؟

انسان نیازهای مختلف و فراوانی دارد که وجود این نیازها سبب شده تا در جمع زندگی نماید، زیرا به تنهایی نمی تواند نیازهای خویش را تأمین کند. بنا بر این زندگی کردن در جمع

برای احسان بدیگران نیست بلکه برای این است که دیگران را وسیله رفع نیازهای خویش قرار دهد، و از اینرو تادستش می رسد، می کوشد تا آنها را مانند حیوانات و گیاهان و معادن استثمار کند. لذا خالق انسان هرچا سخن از انسان بمیان آورده است، که به حدود شصت مورد بالغ می شود انسان را استثمارگر و سرکش و .. معرفی نموده است.

### انسان، استثمارگر بالطبع است

معلوم می شود انسانی که به اینگونه در قرآن مطرح گردیده، انسان طبیعی است، نه فطری و لذا قرآن انسان فطری را می ستاید. فطرت همیشه گرایش به سمت بالا دارد و طبیعت است که در جهت ارضای شهوت و غضب و دیگر غرائز تمایل دارد و می خواهد انسان در سطح ماده و طبیعت بماند و بالا نرود، لذا قرآن درباره این قبیل افراد می فرماید: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُنْجُرُونَ نَآكِبُوا رُؤُوسَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ...» (ای رسول ما!) اگر تو حال گنهکاران را (در قیامت) ببینی که چگونه در حضور خدای خویش سر بریز و ذلیل اند. این افراد همانگونه که در دنیا سر بریزند در قیامت هم، همین گونه سر بریز محسور می شوند زیرا در دنیا تمام تلاششان این است که جسم خاکی را زینت و آرایش دهند ولی از زینت دادن جمال انسانیت و روح خویش غافل اند، بنابراین مذمت قرآن از انسان هائی است که در همان بُعد طبیعی مانده و رشد نکرده اند، پس انسان در این بُعد، مُدُنِی بالطبع نیست، بلکه استثمارگر بالطبع است. از اینرو چاره ای جز قانون نیست تا جلوا استثمارگری او را گرفته و روابط او را بادبگران براساس عدل و ارزشهای الهی تنظیم نماید.

### راهی مشخص برای تکامل

البته هر موجودی با یک نوع کمال مشخص رابطه دارد و راهی معین برای تکامل او قرارداد شده است و چنین نیست که همه چیز عالم برای همه موجودات کمال و یاراه رسیدن به کمال باشد و بنابراین از هر راهی بتواند به آن کمال برسد، برای انسان یک کمال مخصوصی است و برای نائل شدن به آن، نیز راهی معین، وجود دارد. اگر همه چیز کمال باشد و همه راهها انسان را

به کمال برساند، هرج و مرج پیش می آید و در عالم، نظم و قانونی ثابت برای هیچ کس و هیچ چیز وجود نخواهد داشت، گذشته از اینکه برخلاف عقل و منطق نیز خواهد بود.

### رابطه ایدئولوژی با جهان بینی

اگر ظلم و عدل، بخل و سخاوت و خلاصه خیر و شر، هر دو انسان را به کمال برساند، در آنصورت هدفی در کار نخواهد بود، و نظام هستی پیرو سنتها و قوانین مشخصی نخواهد بود. در صورتی که چنین نیست، لذا اگر انسان بخواهد به کمال مطلوب برسد چاره ای جز اجرای قانون نیست. انسان موجود متفکری است که می فهمد و کار می کند، و کار و فهم او بصورت قانون پیاده می شود، و این قانون همان حکمت عملی است، یعنی ایدئولوژی. این ایدئولوژی، باید بدست چه کسی سپرده شود؟ اینجاست که مسأله رابطه ایدئولوژی با جهان بینی مطرح می گردد، و هر جهان بینی، ایدئولوژی متناسب با خود را می طلبد، و هرگونه که جهان بینی انسان تدوین گردد، ایدئولوژی و قانون او هم، هم رنگ آن خواهد بود پس اگر معتقد بود که انسان یک موجودی صرفاً مادی است و با مردنش، همه چیز پایان می پذیرد و مبدأ و معاد در کار نمی باشد، ایدئولوژی او هم ایدئولوژی الحادی است، و چنانچه خدا را قبول داشت. لکن مشرک بود و سعی داشت که اربابان خود را راضی نماید، قوانین او طوری تنظیم می گردد که مورد پسند بتهاش قرار گیرد، ولی اگر جهان بینی او بر اساس توحید و معاد پی ریزی شده باشد، این گونه جهان بینی، یک حکمت عملی و دینی که بشر را با خدا و قیامت آشنا سازد در پی دارد.

### رابطه ضروری بین انسان و اسلام

البته تمام ادیان و مکتبها و قوانین برای انسان یکسان نیست، بلکه در بین اینها، یک دین و مکتب است که می تواند کمال علمی و عملی انسان را تأمین نماید، زیرا اگر ادیان و قوانین ضد و نقیض، همه بتوانند انسان را به کمال برسانند، همان هرج و مرج پیش خواهد آمد، در صورتی که چنین نیست، بلکه بین

انسان و کمال خویش یک ارتباط ضروری وجود دارد و یک راهی مشخص و معین، پس تنها بین انسان و یک مکتب که وسیله کمال او است این رابطه ضروری وجود دارد، و چنین نیست که نهان و نهاد انسان نسبت به همه مکتبها، مساوی و علی السواء باشد، و این رابطه بین او و آن مکتب حق، کششی آگاهانه و از روی معرفت است. و این همان فطرتی است که قرآن از آن سخن گفته و دین واقعی را که اسلام است، فطری بشر معرفی می نماید.

اینجا است که محدوده فطرت از غریزه و طبیعت مشخص شده و مرز میان این دوشناخته می شود و بدین ترتیب بطلان این ادعا هم روشن می گردد که: هیچ رابطه ای میان انسان و ادیان وجود ندارد و هر دینی که به وی عرضه شود می پذیرد!

انسان هم مانند تمام پدیده های هستی شرائط و راههای مشخصی برای تکاملش وجود دارد. یک درخت چنین نیست که هرگونه آبی که به پایش ریخته شود وسیله رشد او شود، و یابک معدن در هر شرائطی طلا یا فلز دیگری در آن تولید نمی شود، بلکه یک شرائط خاصی می طلبد؛ انسان هم اگر بخواهد به کمال مطلوب انسانی خویش برسد، دین خاصی لازم دارد، همان دینی که با فطرت او هم آهنگ و متناسب باشد و از روی کشش فطری بپذیرد نه از روی تقلید از فرد یا جامعه و یا بواسطه تبلیغات و غیره تا در نتیجه در تطبیق و انتخاب دچار اشتباه شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مرد می که به راه انحراف

و بت پرستی کشیده شده بودند، فرمود: «فاین تذهبون» بکجا می روید؟! راه را به بیراهه اشتباه نموده اید. امیرمؤمنان علیه السلام به افسردگی که از طریق حق و عدالت منحرف شده بودند می فرمود: «فَإِنَّ تَذَهُبُونَ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاهِبَةٌ وَ الْقَنَارُ قَنْصُوبَةٌ فَإِنَّ بِنَاءَ بَيْتِكُمْ؟» ۵- به کجای می روید و چگونه شما را می گردانند در صورتی که پرچمهای هدایت افراشته و بر پا است و نشانه های حقیقت هویدا و منار و مشعل راهنمایی نصب شده است؟ پس در کجا شما را حیران و سرگردان نموده اند؟! ۱.

اگر جنبه طبیعت، انسانها را از مسیر فطرت منحرف نمی کرد، انبیاء پیشرفت می نمودند و فطرتها شکوفا می شد ولی با اینهمه، سرانجام دین فطری اسلام که همان مکتب انبیاء است پیروز خواهد شد و این وعده حتمی قرآن است.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» ۶- او است خدائی که پیامبر خویش را با قرآن و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان عالم پیروز گرداند و بر حقیقت این سخن گواهی خداوند کافی است.

- ادامه دارد
- ۱- سوره روم آیه ۳۰
  - ۲- سوره قمر آیه ۱۷
  - ۳- سوره طه آیه ۵۰
  - ۴- سوره بقره آیه ۱۲
  - ۵- نهج البلاغه خطبه ۸۷
  - ۶- سوره فتح آیه ۲۸

## حقیقت ایمان

امام صادق علیه السلام

لَا يَتَلَعَّ أَحَدُكُمْ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّىٰ يُجِثَ أَبْعَدَ الْخَلْقِ مِنْهُ فِي اللَّهِ وَيُبْعِثُ أَقْرَبَ الْخَلْقِ مِنْهُ فِي اللَّهِ

(تحف العقول - ص ۲۷۵)

هیچکس از شما به ایمان واقعی دست نخواهد یافت جز اینکه دورترین مردم را نسبت بخویش، برای خدا دوست دارد و نزدیک ترین آنان را به خویش، برای خداوند دشمن دارد.